



تأحق تفسیر آیات حقوقی قرآن

پارادوکس زندگی!

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ سورة بقره/آیه ۱۷۹
ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات (و زندگی نهفته) است؛ باشد که شما تقوا پیشه کنید.

این آیه به حکمت تشریح حکم قصاص اشاره می کند و از بلیغ ترین آیات قرآن از نظر نحوه بیان و خلاصه ترین آیات قرآن از جهت استدلال، و لطیف ترین آن ها از جهت معنی و دلالت به مدلول خویش است. معرفه آوردن قصاص و نکره آوردن حیات برای دلالت بر این مطلب است که نتیجه، یعنی حیات اوسع و اعظم از قصاص است. یعنی نتیجه ی قصاص و برکات آن، دامنه دارتر و عظیم تر از آن است که با زبان گفته شود. و این جمله شامل لطائف بسیاری است که در این مختصر نمی گنجد اما در بلاغت گویی سبقت از تمام جملات بلیغ و فصیح ربوده است و آوردن جمله (لعلکم تتقون) برای آنست که بگوید، هر چند حکم عفو که قبلاً آمد، تخفیف و رحمتی است نسبت به قاتل ولیکن مصلحت عموم تنها با وجود قصاص تأمین می شود و قصاص است که حیات را ضمانت می کند.

در لغت عرب، قصاص به معنای در پی کسی رفتن و پا جای پای او گذاشتن است. قصاص، اسم برای استیفای جنایت اعم از قتل، قطع و ضرب و جرح است که در اصل به معنای پیروی از اثر می باشد؛ مثل اینکه قصاص کننده از اثر فعل جانی پیروی می کند و هر آنچه او انجام داده، انجام می دهد. ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی در صدد تعریف قصاص برآمده است و مقرر می کند: «قصاص مجازات اصلی جنایات عمدی بر نفس، اعضا و منافع است که به شرح مندرج در کتاب سوم این قانون اعمال می شود.» گویا آیه در مقام پاسخ به يك سری ایرادهایی است که به حکم قصاص مطرح می شود. قرآن می فرماید: حکم قصاص برای جامعه انسانی تأمین کننده حیات و زندگی است. قصاص يك برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیت اجتماعی است. در جامعه ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می رود و آن جامعه گویا حیاتی ندارد و مرده است. چنانکه در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروبها و آفات است.

پس از بیان حکم قصاص خداوند متعال به بیان حکمت آن پرداخت و فرمود:
وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ... برای شما در قصاص، زندگی است. در بیان مراد این جمله دو قول است:

۱. مجاهد و قتاده و بیشتر اهل می گویند: «منظور این است که زندگی شما در ایجاب «قصاص» است زیرا هر کس که قصد کشتن دیگری را بکند همین قدر که متذکر «قصاص» شود، از قصد خود منصرف گردد و همین امر موجب تأمین زندگی افراد اجتماع می شود.

۲. سدی می گوید «معنای آن این است که برای شما در کشته شدن یک فرد بعنوان قصاص حیات است زیرا حکم قصاص بر خلاف آنچه اهل جاهلیت انجام می دادند و جمعیت زیادی را برای خاطر یک نفر می کشتند ایجاب می کند که فقط قاتل کشته شود.

مؤلف: این دو معنا هر دو خوب است و نظیر آن در کلام عرب، این جمله است «القتل انفی للقتل» یعنی کشتن، بهر کشتن را از بین می برد و اینکه تعبیر قرآن دارای فائده بیشتری است بعلاوه، عبارت قرآن مختصرتر و دارای حروف متناسب تری است و از تکلفی که در آن

جمله، بواسطه تکرار به وجود آمده است، دورتر است.

اگر به بهانه اینکه قاتل هیجان روانی پیدا کرده، بگوییم او رها شود، هیچ ضمانتی نیست که در دیگر جنایات ها این بهانه مطرح نشود؛ چون تمام جنایتکاران در حال سلامت و آرامش روحی و فکری دست به جنایت نمی زنند. با این حساب تمام خلافکاران باید آزاد باشند و جامعه سالم از بین برود و هر کس بر اثر هیجان و دگرگونی های روحی و روانی، همکاری را بتواند انجام دهد. گمان نشود که دنیای امروز، دنیای عاطفه و نوع دوستی است و قانون قصاص، قانونی خشن و ناسازگار با فرهنگ حقوق بشر دنیاست. اسلام در کنار حکم قصاص، اجازه عفو و اخذ خون بها داده تا به مصلحت اقدام شود.

در حقیقت، این آیه باید در کنار سایر آیات نگریسته شود از جمله «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (سوره نور / آیه ۲۴)؛ با مردم، عفو و گذشت را پیشه کنند و از بدی ها در گذرند آیا دوست نمی دارید که خدا هم در حق شما آموزش و احسان نماید» موضوع عفو و گذشت زمانی مطرح می شود که انسان با وجود صاحب حق بودن از حق خود چشم پوشی نماید. همچنین امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ؛ سزاوارترین مردم به عفو کردن، توانا ترین آنها به هنگام کیفر دادن است. هنر این است که انسان در هنگام قدرت

و توانایی غلبه بر خصم، عفو کند؛ اما کسی که ناتوان است و قدرتی ندارد، اگر از روی ترس و عجز انتقام نگیرد، هنر نکرده است. اما به طور کلی ذکر این نکته لازم به نظر می رسد که با وجود توصیه فراوان بر عفو و گذشت نمی توان بزه دیده یا اولیای دم را مجبور به بخشش کرد. قانون مجازات اسلامی در مواد مختلفی مانند ماده ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۵۰ و ۳۸۱ بر حق بودن قصاص تصریح کرده است و محروم کردن شخصی از حق خود به اجبار، خود، ظالمانه به نظر می رسد. از منطوق ماده ۳۸۱ و ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی هم دریافت می شود که قصاص، تنها با تقاضای ولی دم در قتل عمد و درخواست مجنی علیه یا ولی او صورت می گیرد.

از آنجا که قانون قصاص، ضامن عدالت و امنیت، و رمز حیات جامعه است، در پایان این آیه می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» یعنی اجرای این قانون، موجب خودداری و جلوگیری از بروز قتل های دیگر است.

اما نکته ی آخر که ذکر آن مفید به نظر می رسد، تفاوت بین اعدام و قصاص است. قصاص ممکن است، قصاص نفس باشد که مجازات جرم قتل عمدی است و با وجود شرایطی با درخواست اولیای دم صورت می گیرد؛ یا قصاص عضو که مجازات اصلی جرح عمدی است و نیاز به تقاضای مجنی علیه یا ولی او و شرایط خاصی دارد. بنابراین قصاص تنها با تقاضای شاکی صورت می گیرد در حالی که اعدام از نظر شرعی تنها در جرایم موجب حد اعمال می گردد و حتما نیاز به شکایت برای پیگیری ندارد و دادستان هم می تواند آن را مطرح کند.

منابع
تفسیر المیزان / ترجمه مجمع البیان فی التفسیر القرآن / تفسیر نور / کتاب درآمدی بر حقوق جزای عمومی نوشته ی آقای دکتر الهام و آقای دکتر بهرانی

محدثه اکبریان

آزادی جعلی!

با توجه به موارد ذکر شده و سایر مواد موجود در کنوانسیون های بین المللی و اصول مرتبط با جرم انگاری در حقوق کیفری مواردی را می توان تهدیدکننده آزادی بیان دانست. ضرر و رفتار صدمه زننده به دیگری از اصول مهم جرم انگاری در تمام نظام های حقوقی است. ضرر به دیگری را می توان قدیمی ترین اصل موجه ساز برای نقض آزادی اراده و دخالت حکومت در جامعه از طریق جرم انگاری، دانست. حکومت زمانی می تواند در رفتار افراد جامعه مداخله نماید که این امر برای رفع اضرار به غیر و یا جلوگیری از ایجاد آن ضروری باشد. بنابراین، اصل بر آزادی اندیشه و بیان است و نظم سیاسی مطلوب آن است که زمینه برخورداری از این آزادی ها را برای همه شهروندان و تابعان فراهم کند اما استمرار و دوام هر نظم سیاسی و جامعه ای، مستلزم تهدید آزادی در جایی است که تعدی و ضرر به غیر ایجاد می کند و این تعدی و ضرر می تواند موجبات پراکندگی و از بین رفتن اتحاد و انسجام جامعه را فراهم آورد و در نهایت نظم عمومی و امنیت را مختل کند. اگر ضرر را تنها مادی ندانیم و ضرر غیر مادی و معنوی را نیز در دایره ضرر بگنجانیم، بی شک آزرده شدن ناشی از توهین و اهانت را نیز می توان از مصادیق ضرر به غیر برشمرد. اهانت به مقدسات دینی باعث جریحه دار شدن احساسات پیروان آن دین و مذهب می گردد و می تواند موجبات اقدام متقابل را فراهم کند و نظم و امنیت عمومی را به خطر بیندازد. تأیید و تصدیق این مطلب، حادثه اخیر است که مشاهده شد چگونه اهانت و انتشار کاریکاتورها موجب اختلال در نظم عمومی و امنیت را فراهم می آورد.

اصل دیگری که در مبحث جرم انگاری وجود دارد و می توان در این مسئله به آن استناد کرد، اصل مصلحت عمومی است که می کوشد بین منافع فردی و جمعی تعدیل ایجاد کند و گاه برای منفعت اجتماع، برخی از آزادی های فردی را تهدید می کند. در مسئله مورد بحث ما آزادی بیان هر مطلب تا جایی مجاز است که موجب جریحه دار شدن احساسات دیگر افراد جامعه نشود و زمانی که شخص شروع به توهین به عقیده و باور بخشی از افراد جامعه می کند و نظم عمومی را به هم می زند و سبب نفرت پراکنی می شود، بی شک برخلاف اصل مصلحت عمومی عمل می کند. به همین خاطر است که جرم انگاری توهین به مقدسات مذهبی ذیل جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی قرار می گیرد. در کنوانسیون های بین المللی نیز این مطلب مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر مواد بیان شده از کنوانسیون های بین المللی که دلالت بر این اصل دارند، ماده بیست میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز آزادی بیان را در جایی که موجب نفرت پراکنی می شود، منع کرده است:

۱. هر گونه تبلیغ برای جنگ به موجب قانون ممنوع است.
 ۲. هر گونه دعوت (ترغیب) به کینه (تنفر) ملی یا نژادی یا مذهبی که محرک تبعیض یا مخاصمه یا اعمال زور باشد به موجب قانون ممنوع است.
- بسیاری از کشورها اهانت به مقدسات دینی را جرم انگاری کردند. در برخی کشورها معیار جرم انگاری توهین به مقدسات مذهبی، غلبه و کثرت پیروان آن دین در جامعه می باشد. انگلستان از جمله این کشورها است که توهین و اهانت به مقدسات مسیحیت را جرم انگاری کرده است. در حقوق جمهوری اسلامی ایران همراه با وجود آنکه اصول قانون اساسی در مورد حقوق اقلیت های دینی و لزوم مدارا و اخلاق حسنه و از اسلامی با آن ها انجام شده اما حمایت اختصاص به پیامبران عظام دارد. (ماده ۵۱۳ قانون تعزیرات و مجازات بازدارنده)
- به نظر می رسد این مطلب که در هر کشوری تنها ادیانی خاص حمایت می شوند، محل اشکال است. از آنجایی که هر رفتار اهانت آمیزی نسبت به هر یک از ادیان و مذاهب می تواند موجب آزرده شدن بخشی از افراد جامعه شود و در پی آن پراکندگی و اختلال در نظم عمومی رخ دهد، باید احترام و مدارا با تمامی ادیان و مذاهب مورد توجه قرار بگیرد.

منبع: مقاله مبانی دینی و اصول جرم انگاری توهین به مقدسات و چالش های فرارو-تالیف فاطمه توکلی، دکتر حسین آقابابایی، دکتر حسن شاه ملک پور

فاطمه قربانی، فاطمه سرایی

ماجرای جایی شروع می شود که معلم تاریخی به نام ساموئل پیتی در یکی از مدارس حومه پاریس با نشان دادن تصاویر کاریکاتوری از پیامبر اسلام (ص) در کلاس درسی که تعداد قابل توجهی از دانش آموزان آن مسلمان بودند، موجب جریحه دار شدن احساسات خانواده مسلمان شد. در پی این رفتار توهین آمیز نوجوانی چینی تبار، معلم تاریخ را به قتل می رساند. قاتل که همان نوجوان چینی تبار است به محاصره پلیس در می آید و در حالی که مأموران را تهدید می کرد توسط آنها با شلیک ده گلوله کشته می شود. رئیس جمهور فرانسه در پی این حادثه ساموئل پتی را ستود و بر این مسئله تأکید کرد که فرانسه از حمایت از کاریکاتورها و طراحان آن دست نخواهد کشید و قول داد که به مبارزه برای آزادی و مبارزه برای جمهوری که ساموئل پتی چهره آن شده، ادامه دهد و گفت او تجسم اراده کشور برای شکست دادن تروریست ها و اسلامگرایان است تا انسان ها آزاد زندگی کنند. این مسئله در حالی رخ داد که مکرون دو هفته قبل نیز اسلام را دینی بحران زده معرفی کرده بود و از تمهیدات جدیدی برای برخورد با اسلام گرایان جدایی طلب در فرانسه خبر داده بود. فارغ از آن که قتل معلم فرانسوی در جای خود محکوم است، باید این مسئله را مورد بحث قرار داد که چه میزان انتشار کاریکاتور پیامبر اسلام (ص) در ذیل حق آزادی بیان، که مورد تأکید دولت فرانسه است، قابل توجیه است.

نخست باید به این نکته توجه داشت که آزادی عقیده و اینکه انسان بتواند عقیده و اندیشه خود را آزادانه انتخاب کند، از حقوق بنیادین است و آزادی بیان، تجلی گاه و ابزاری است که به وسیله آن انسان از حق بر عقیده خود بهره می گیرد. آزادی بیان در ذیل حقوق بشر تعریف می شود و حقوق بشر حقوقی است که مبنای اجتماعی-جهانی دارد و انسان محور است. پس زمانی می توانیم در توجیه رفتار خود به آزادی بیان استناد کنیم که در به کارگیری این حق خود به جهان توجه کنیم که آیا برای تمامی مردم جهان کاریکاتور به منزله نقد و بیان عقیده شخصی است یا توهین به گروهی دیگر از مردم جهان و باورهای آن ها؟

زمانی که به عرف جهانی توجه می کنیم و جهان را وسیع تر از غرب و فرهنگ حاکم بر آن می بینیم، درمی یابیم که در بخشی دیگر از جهان و به عقیده جمعیت قابل توجهی از مردم سراسر دنیا، در انتشار کاریکاتور جنبه اهانت از جنبه انتقاد پررنگ تر است. به همین خاطر دیگر نمی توانیم انتشار کاریکاتور را ذیل آزادی بیان تعریف کنیم. زیرا آزادی بیان ابزاری برای بیان عقیده و نقد و اعتراض به سایر اندیشه ها و باورهاست؛ نه ابزاری برای اهانت و تمسخر عقاید و باورهای دیگر انسان ها. و این دغدغه که تحدید و محدودیت آزادی بیان تبعات منفی خواهد داشت دغدغه صحیح و بجایی است؛ اما حتی در

کنوانسیون های بین المللی نیز این حق به صورت مطلق در نظر گرفته نشده است. به طور مثال در بند دوم ماده ۱۰ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و آزادی های اساسی در ارتباط آزادی بیان، موارد محدود کننده آورده شده است: «اعمال این آزادی ها، از آنجا که با خود وظایف و مسئولیت هایی را به همراه دارند، ممکن است نیازمند تشریفات، شرایط، محدودیت ها یا مجازات هایی باشند که توسط قانون مقرر شده و در یک جامعه مردم سالار به منظور حفظ منافع امنیت ملی، تمامیت ارضی یا ایمنی عمومی جهت ممانعت از ایجاد هرج و مرج یا ارتکاب جرایم، حفاظت از سلامتی و اخلاقیات مردم، حمایت از آبرو یا حقوق سایرین، جلوگیری از افشای اطلاعات محرمانه یا حفظ اقتدار و بی طرفی دستگاه قضاوت لازم و ضروری هستند.» همچنین در ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در حمایت از آزادی بیان آورده شده است:

- ۱: هیچ کس را نمی توان به مناسبت عقایدش مورد مزاحمت و اخافه قرار داد.
- ۲: هر کس حق آزادی بیان دارد. این حق شامل آزادی تفحص و تحصیل و اشاعه اطلاعات و افکار از هر قبیل بدون توجه به سرحدات خواه شفاهاً یا به صورت نوشته یا چاپ یا به صورت هنری یا به هر وسیله دیگر به انتخاب خود می باشد. اما
- ۳: اعمال حقوق مذکور در بند ۲ این ماده مستلزم حقوق و مسئولیت های خاص است و لذا ممکن است تابع محدودیت های معینی بشود که در قانون تصریح شده و برای امور ذیل ضرورت داشته باشد:

الف. احترام حقوق با حیثیت دیگران.

ب. حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی یا سلامت یا اخلاق عمومی.



باید زنده بمانم

رژیم شاه برای مسلط شدن بر اوضاع و حفظ سلامت سفر نیکسون، نیروهای نظامی خود را در دانشگاه مستقر کرد؛ روز ۱۵ آذر یکی از دربانان دانشگاه شنیده بود که به صورت تلفنی به یکی از افسران گارد دانشگاه دستور می‌رسد که باید دانشجویی را شقه کرد و جلوی در بزرگ دانشگاه آویخت که عبرت همه شود و هنگام ورود نیکسون صداها خفه گردد و جنبنده‌ای نجند.

صبح شانزده آذر، هنگام ورود به دانشگاه، دانشجویان متوجه تجهیزات فوق العاده سربازان و اوضاع غیرعادی اطراف دانشگاه شده بودند و وقوع حادثه‌ای را پیش بینی می‌کردند. دانشجویان حتی الامکان سعی می‌کردند که به هیچ وجه بهانه‌ای به دست بهانه جویان ندهند. از این رو دانشجویان با کمال خونسردی و احتیاط به کلاس‌ها رفتند و ساعت اول بدون حادثه مهمی گذشت و چون بهانه‌ای به دست آنان نیامد به داخل دانشکده‌ها هجوم آوردند و عده زیادی را دستگیر کردند. چون احتمال وقوع حوادث وخیم‌تری می‌رفت، برای حفظ جان دانشجویان، دانشکده را تعطیل کردند و به آن‌ها دستور دادند به خانه‌های خود بروند و تا اطلاع ثانوی در خانه بمانند.

دانشجویان نیز به پیروی از تصمیم اولیای دانشکده، محوطه دانشگاه را ترک می‌کردند ولی هنوز نیمی از دانشجویان در حال خروج بودند که ناگاه سربازان به دانشکده فنی حمله کردند و... اما روایت دیگری هم وجود دارد که می‌گوید اعتراضات دانشجویان در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ ربطی به سفر نیکسون نداشت.

به گفته‌ی امیر خسروی: «روز ۱۶ آذر آن سال شاید آرام‌ترین روز دانشگاه بود و هیچ برنامه‌ای برای تظاهرات پیش بینی نشده بود. برخلاف آنچه شایع است که دانشجویان علیه آمدن نیکسون به ایران دست به تظاهرات زده بودند و به خاطر این تظاهرات، به دانشجویان حمله شد، این گفته‌ها به کلی نادرست است؛ به خصوص اینکه نیکسون نه در ۱۶ آذر بلکه در ۱۸ آذر وارد تهران شد و دانشجویان اطلاعی از آمدن نیکسون نداشتند.

اتفاق آن روز اصلاً تظاهرات در کار نبود بلکه علت درگیری این بود که بهانه کرده بودند که دانشجویان برای سربازانی که آنجا مستقر بودند، شکلک درآورده‌اند. سربازان وارد کلاس درس مهندس شمس استاد نقشه برداری در دانشکده فنی شده و خواسته بودند چند نفر را دستگیر کنند. سراین قضیه مهندس شمس عصبانی می‌شود و کلاس را تعطیل می‌کند و دانشجویان می‌ریزند در کریدور دانشکده فنی. در همین حین سربازها وارد صحن دانشکده می‌شوند. دانشجویان شعارهایی از جمله «مرگ بر شاه» سر می‌دهند. بعد تیراندازی برنامه‌ریزی شده آغاز می‌شود.»

محمد ترکمان، پژوهشگر تاریخ و نویسنده کتاب نامه‌های دکتر مصدق هم روایتی متفاوت دارد: ابتدا باید گفت که نیکسون هجدهم آذرماه به ایران می‌آید و نه ۱۶ آذر ۳۲ که در برخی تبلیغات اشاره می‌شود و از آن گذشته همان طور که قبلاً ذکر شد محور اعتراضات دانشجویان در روزهای قبل، طبق اسناد و مدارک اعتراض به دادگاه دکتر مصدق و اعتراض به تجدید رابطه با انگلستان بود و هیچ سند و مدرکی برای اینکه در آن زمان به سفر نیکسون اعتراض وسیعی صورت گرفته باشد، در دست نیست. از آن گذشته در روز ورود نیکسون به دانشگاه

«مقارن ساعت ۱۵:۱۰ بامداد امروز، از طرف عده‌ای از دانشجویان تظاهراتی در دانشکده علوم صورت گرفت که بلافاصله ماموران فرمانداری نظامی، متظاهرين را متفرق ساختند و ۱۳ نفر از دانشجویان را دستگیر کردند. پس از آن در حوالی دانشکده فنی نیز از طرف چند نفر از دانشجویان منتسب به احزاب چپ، تظاهراتی انجام شد و چون تظاهرکنندگان با اخطارهای ماموران انتظامی متفرق نشدند و در برابر ماموران مقاومت کردند، بر اثر تیراندازی ماموران، ۳ نفر مجروح شدند و ۱۷ نفر هم دستگیر گردیدند.

گلوله به سینه و ران مجروح شدگان اصابت کرده و جمعا ۳۰ نفر در دانشگاه دستگیر شدند. پس از تظاهرات مزبور، وضع دانشگاه آرام گردید و ماموران انتظامی بر اوضاع آنجا مسلط شدند.»

بخشی از روایت روزنامه‌ی اطلاعات از وقایع ۱۶ آذر ۱۳۳۲، حاکی از کشته شدن ۳ تن از دانشجویان و دستگیری ۳۰ نفر از آن‌ها در جریان اعتراضات است.

ریخته شدن سه قطره خونی که بعد از این همه سال، همچنان خشک نشده و در روح و روان ایرانیان جاری و برقرار است.

دانشگاه در طول تاریخ همواره از مراکز فعال و حساس مبارزه بوده و فریاد آزادی خواهی دانشجویان مبارز و دلسوز برای وطن را بسیار شنیده است. و چه فریادهای بی صدایی که در نطفه خفه شدند و یا قبل از شنیده شدن، از ترس تاثیرگذاری، سرنوشتی جز سرکوب نیافتند. در آن سال‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ضربه‌ای که به جنبش ملی ایران خورده بود، سلسله فعالیت‌های گسترده‌ای در دانشگاه تهران شروع شد.

از طرفی شکست دولت ملی و محاکمه دکتر مصدق، خون دانشجویان را به جوش آورده و انگیزه و امید استقلال را از دل جوان‌ها شسته بود و از طرف دیگر رابطه دیپلماتیک با انگلستان دوباره از سر گرفته می‌شد.

به گفته‌ی دکتر علی شریعتی: آن‌ها را در پیش پای نیکسون قربانی کردند. و سال‌هاست که گفته و نوشته شده که دانشجویان در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون، معاون رییس جمهور وقت ایالات متحده به تهران اعتراض کردند و با یورش نظامیان به دانشگاه تهران آن «سه یار دبستانی» به شهادت رسیدند.

شهید چمران نیز در خاطرات خود وقایع آن روز را چنین شرح می‌دهد: در تاریخ ۲۴ آبان اعلام شد که نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون به ایران می‌آمد تا نتایج پیروزی سیاسی امیدبخشی را که نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است، ببیند.

دانشجویان مبارز دانشگاه نیز تصمیم گرفتند که هنگام ورود نیکسون، نفرت و انزجار خود را به دستگاه کودتا نشان دهند. وقوع تظاهرات هنگام ورود نیکسون حتمی می‌نمود.

دو روز قبل از آن واقعه تلخ (۱۴ آذر) زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد و قرار شد که «دنیس رایت»، کاردار سفارت انگلستان، چند روز بعد به ایران بیاید. از همان روز ۱۴ آذر تظاهراتی در گوشه و کنار به وقوع پیوست که در نتیجه در بازار و دانشگاه عده‌ای دستگیر شدند. این وضع در روز ۱۵ آذر هم ادامه داشت.



اعتراض و واکنشی شاهد نیستیم.

به هر حال صرف نظر از علت اعتراضات دانشجویان، رفتار حکومت و نظامیان در نحوه‌ی مواجهه با دانشجویان معترض و سرکوب شدید و ریختن خون چند تن از آن‌ها، به شدت مذموم و جنایت علیه بشریت تلقی می‌شود.

درست روز بعد از واقعه ۱۶ آذر، نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاهی که هنوز به خون دانشجویان بی‌گناه رنگین بود دکترای افتخاری حقوق دریافت کرد. صبح ورود نیکسون یکی از روزنامه‌ها در سرمقاله خود تحت عنوان «سه قطره خون» نامه سرگشاده‌ای به نیکسون نوشت. در این نامه سرگشاده ابتدا به سنت قدیمی ایرانی‌ها اشاره شده بود که «هرگاه دوستی از سفر می‌آید یا کسی از زیارت باز می‌گردد و یا شخصیتی بزرگ وارد می‌شود، ما ایرانیان به فراخور حال در قدم او گاوی و گوسفندی قربانی می‌کنیم؛ آنگاه خطاب به

نیکسون گفته شده بود که «آقای نیکسون! وجود شما آن قدر گرمی و عزیز بود که در قدم شما سه نفر از بهترین جوانان این کشور یعنی دانشجویان دانشگاه را قربانی کردند.»

وجود روایت‌های متفاوت از علت تظاهرات، مانع از نتیجه‌گیری قطعی درباره زمینه تاریخی ماجراست؛ اما به لحاظ حقوقی تفاوت چندانی در اصل ماجرا ایجاد نمی‌کند؛ انگیزه این جنایت، خواه مطابق روایت دکتر شریعتی تظاهرات علیه نیکسون باشد، خواه مطابق روایت طننازانه امیر خسروی، اختلافات داخلی دانشکده با سربازان، و خواه طبق نامه‌های دکتر مصدق اعتراض به دادگاه دکتر مصدق و تجدید رابطه با انگلستان، به هر حال جنایت علیه بشریت است که از جانب حکومت رخ داده است.

نه مجازات دانشجوی معترض به ورود نیکسون، مرگ است، نه دانشجوی معترض به دادگاه مصدق و تجدید روابط با انگلستان، نه شکلک در آوردن دانشجویان برای سربازان... این‌ها همه انگیزه جرم است؛ هیچ یک توجیه جرم نیست.

ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق حیات را از حقوق ذاتی شخص انسان می‌داند. بند ۲ این ماده مقرر می‌کند:

«در کشورهایی که مجازات اعدام لغو نشده صدور حکم اعدام جایز نیست مگر در مورد مهمترین جنایات طبق قانون لازم الاجرا در زمان ارتکاب جنایت که آن هم نباید با مقررات این میثاق و کنوانسیون‌ها راجع به جلوگیری و مجازات جرم کشتار دسته جمعی (ژنوسید) منافات داشته باشد. اجرای این مجازات جایز نیست مگر به موجب حکم قطعی صادر از دادگاه صالح.»

ذیل بند فوق نشان می‌دهد که مجازات سالب حیات (اگر هنوز ملغاً نشده باشد) تنها باید پس از تشکیل دادگاه صالح و رسیدگی منصفانه و صدور حکم قطعی باشد. (یعنی در صورت فرجام خواهی محکوم، رای صادره باید به دادگاه تجدیدنظر رفته، پس از رسیدگی دادگاه تجدیدنظر، در صورت ابرام، حکم قطعی خواهد بود)

همچنین به موجب بند ۴ همین ماده «هر محکوم به اعدامی حق خواهد داشت که درخواست عفو یا تخفیف مجازات بنماید. عفو عمومی یا عفو فردی یا تخفیف مجازات اعدام در تمام موارد ممکن است اعطا شود.»

ملاحظه می‌شود که به جز عدم تناسب ماهوی جرم و مجازات (اگر بشود برای رفتار دانشجویان، وصف مجرمانه قائل شد)، مقررات شکلی اجرای حکم هم به هیچ وجه رعایت نشده است. نه دادگاه صالحی تشکیل شده؛ نه فرصت دفاع و فرجام خواهی برای محکومین فراهم شده و نه حق درخواست عفو یا تخفیف به آن‌ها داده شده است.

البته حکومت پهلوی از این دست جنایات کم مرتکب نشده است؛ از سرکوب خونین قیام ۱۷ شهریور تا تخلف‌ها و جرایم ۲۸ مرداد.

پس از انقلاب اسلامی، اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در راستای کاهش همین جنایات علیه بشریت، اجازه اعتراض مدنی بدون ضرر را صادر کرده است: «تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.»

اصلی که بعد از گذشت بیش از چهل سال همچنان اجرا نشده است و آیین نامه‌ای که در سال ۹۶ پس از فجایع دی ماه پیشنهاد شد، به بهانه قید محدودیت مکانی معلق ماند.

تعلیقی که آثار مخرب آن را هر چند ماه یک بار شاهد هستیم! در وضعیتی که شرایط و بستری اعتراض مدنی قانونی فراهم نباشد، بدیهی است که مردم برای رساندن صدای اعتراض خود به گوش مسئولین، ناچار به اقدام غیرقانونی هستند؛ چرا که قانون راهی فرارویشان نگذاشته است.

نتیجه این اعتراض‌های غیرقانونی، به جز اختلال در نظم عمومی و مختل شدن روال طبیعی جامعه، فضای ایران چهل سال پس از انقلاب را شبیه به ایران ۱۳۳۲ می‌کند. جای تاسف است که ما امروز در ایران اسلامی و در ایران جمهوری، جملات شهید چمران را در توصیف رفتار سرکوبگرانه حکومت ۱۳۳۲، نزدیک و آشنای می‌یابیم و همچنان به تمام اعتراضات مردم، برچسب آشوب و اغتشاش و براندازی زده می‌شود و معترضین با ضمانت اجراهای سنگین نظیر ممنوعیت از تحصیل، حبس و حتی سلب حیات مواجه می‌شوند.

البته اعتراضاتی هم در طول این سال‌ها با رعایت اصول قانونی و بدون آسیب به اموال عمومی صورت گرفته است؛ مانند تظاهرات دوم سال ۱۳۹۸ که در اعتراض به گرانی بنزین و خشونت‌های تظاهرات اول شکل گرفت؛ مردم در این تظاهرات ضمن اعلام بی‌زاری از خشونت و تخریب و آسیب به اموال عمومی، رسماً نسبت به گرانی بنزین اعتراض کردند؛ این اعتراض رسمی بود، مسالمت آمیز و عاری از هرگونه خشونت، تخریب، تیراندازی و استعمال آتش بود؛ مجوز داشت، قطعنامه داشت؛ سردار سلامی در آن حضور یافتند؛ اما برای حکومت این دست اعتراض‌ها کان‌لم‌یکن است و گویی صدای همان اعتراضات غیرقانونی بهتر به گوش حاکمیت می‌رسد! علی‌ای‌حال آنچه که مهم است، نتیجه اعتراضات است که در هر دو حالت دیده‌ایم؛ بی‌توجهی و گذر از اعتراض‌های مشروع و بی‌ضرر؛ سرکوب و مجازات‌های سنگین و بعضاً غیرقانونی (بدون محاکمه، رسیدگی و حکم) درباره اعتراض‌های غیرقانونی و مخرب!

سیمین ربیعی، فاطمه شب خیز



«نون والقلم و ما یسطرون»

نون والقلم داستان انقلابی است که قلندران در برابر قبیله عالم انجام داده‌اند؛ ولی این انقلاب در اثر تلاش و همت قلمندران به وجود نیامده است. بلکه به خاطر فرار قبیله عالم انجام شده است. آل احمد در این داستان با روشنگری ویژه‌ای از ماجرای شکست جنبش ملی در اثر کودتای استعماری ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرده برمی‌دارد. زبان جلال در کتاب به شیوه تمام نوشته‌هایش روان، ساده و همراه با طنز است. این طنز گزنده در موقعیت‌های مختلف، مخاطب را به فکر فرو می‌برد و به مشکلات نسل روشنفکر جدید می‌پردازد. داستان با دید کاملاً امانیستی به مسایل می‌نگرد و وجدان انسانی را مهم‌ترین راه تشخیص حق و باطل می‌داند.



حکایت اصلی درباره‌ی دو میرزابنویس است که درگیر انقلاب قلندران می‌شوند. میرزا بنویس‌ها در آن زمانه موقعیت خاصی داشتند و در واقع گنجینه اسرار مردم به شمار می‌رفتند. آنها از احوال مردم آگاه بودند و در درباره خصوصی‌ترین شرایطشان، به واسطه نامه‌ها، شکایت نامه‌ها یا دیگر مراسلات یا عریضه‌هایی که می‌نوشتند، آگاه بودند. یکی از این دو میرزابنویس، میرزا اسدالله، برای خود اصولی دارد و در مقابل پول و قدرت و سوسه نمی‌شود. او در حقیقت وجدان بیدار مردم است. در مقابل، همکار او، میرزا عبدالزکی، کارش فروش دعا و طلسم است. او از جهالت مردم نان می‌خورد ولی شخصیت منفی داستان نیست. او تنها باهوش است و از جهالت مردم استفاده کند. در مقابل کسانی مثل خانلرخان یا میزان الشریعه شخصیت‌های منفی داستان هستند. کسانی که از موقعیت خود یا از اعتقادات مذهبی مردم استفاده می‌کنند تا به منافع خود برسند.

خانلرخان آدمی است که کوس رسواییش را بر سر بازار زده‌اند. او برای رسیدن به مسند ملک الشعرائی حاضر است همه کار بکند ولی میرزا عبدالزکی روشنفکری است که نمی‌تواند به این سادگی همکاری را انجام دهد. او نیز برای رسیدن به هدف، آماده هرکاری هست ولی باید به هر صورتی که هست کار خودش را توجیه کند و به فساد خود، ظاهری فریبنده دهد. میزان الشریعه از خانلرخان نیز بدتر است و در پناه سنگردین، سود خود را می‌جوید. قلندرها مردمی جسور و اهل مقاومت هستند، جز اینکه راه و رسم کار را نمی‌دانند و هنگامی که پای شدت عمل به میان می‌آید و بایستی گناهکاران را کیفر داد، خود را می‌بازند یا دست به کارهایی می‌زنند که برخلاف هدف آن‌هاست و این سبب می‌شود که مردم از آنها دور شوند. سرکرده‌ی آن‌ها ترکش دوزوقتی حکم شدیدی صادر می‌کند، در اتاق خودش غش می‌کند. در این میانه مردم تماشاچی هستند و هنگامی که آذوقه در شهر کم می‌شود، فقط در فکر پُر کردن شکم‌اند و گویی زد و خورد قلندرها و ماموران مخفی حکومت برایشان اهمیتی ندارد. در اینجا نویسنده تشریح می‌کند که برای مردم فرقی ندارد چه کسی حاکم آنها باشد. همین که شکم‌هایشان سیر باشد کافی است. علاوه بر این، در کتاب مردم آزادی بیان ندارند. آن‌ها در اتمسفری زندگی می‌کنند که به خاطر بیان عقایدشان، مثل حاجی مرصا، کشته می‌شوند. حتی بعد از روی کار آمدن قلندران، این اتفاق ادامه داشت. قلندران مثل قراول‌ها و گشتی‌های حکومت، در مقابل مردم بودند و مردم از آن‌ها می‌ترسیدند. دوران خفقانی که در دوره حکومت قبیله عالم مشاهده می‌شد و بعدها به دوره قلندران هم رسید، ناشی از حکومت قانون نبود.

جان لاک در رساله خود می‌گوید: «هدف قانون، ممنوعیت یا محدودیت نیست، بلکه حفظ و گسترش آزادی‌هاست. آزادی، رهایی از محدودیت‌ها و خشونت ایجاد شده توسط دیگران است؛ و در جایی که قانون نیست، آزادی نیز وجود نخواهد داشت.» دولت‌های دموکراتیک فقط با وضع قوانین کلی، به مردم این اجازه را می‌دهند که در موارد شخصی‌تر و جزئی‌تر آزادی عمل داشته باشند.

جلال در چند قسمت از کتاب نیز به وضعیت دادرسی و دستگاه فاسد قضایی انتقاد کرده است. در قسمت‌های ابتدایی کتاب و پیش از انقلاب قلندران، شخصی خر خور را گم کرده است و از میرزا اسدالله می‌خواهد که برای او شکواییه‌ای بنویسد. در این موقعیت میرزا به او پیشنهاد می‌دهد که برای حل شدن سریع‌تر کار خود به ماموران رشوه دهد. در غیر این صورت شکایتش به گوش کسی نمی‌رسد زیرا دو طرف دعوی در یک جایگاه نیستند. در ادامه نیز هنگامی که قلندران بر شهر حاکم می‌شوند و میرزا اسدالله را قاضی می‌کنند، کارها به آسانی پیش نمی‌رود. میرزا سعی می‌کند مسائل را به دور از خشونت و به روش کدخدانسانه حل کند اما طولی نمی‌کشد که قلندران متوجه می‌شوند این راه حل درستی نیست. آنها بدون اجازه میرزا اسدالله چند محکوم را اعدام می‌کنند. عدم تناسب

جرم و مجازات در دوره قلندران کاملاً مشهود است.

نون والقلم درباره روشنفکر نمایانی است که از وضعیت موجود گله دارند اما راه‌حلی برای تغییر آن ندارند. چنانچه حتی اگر حکومت را به دست آن‌ها بدهند، نمی‌توانند کاری را از پیش ببرند. جلال در انتها به نتیجه عجیبی می‌رسد که از زبان میرزا اسدالله بیان می‌دارد: «می‌دانید، من در اصل با هر حکومتی مخالفم. چون لازمه هر حکومتی شدت عمل است و بعد قساوت و...»

اما واقعا وجود حکومت برای جوامع الزامی است؟ بدیهی است که بقای صلح و ثبات و آرامش و رعایت حقوق انسان‌ها در برابر یکدیگر، به حکومت و نظام سیاسی اجتماعی کامل، بستگی دارد؛ زیرا بدون وجود حکومت، هرج و مرج، جامعه را فرا می‌گیرد. زندگی اجتماعی انسان، هزاران دشواری، کشمکش، تخاصم و درگیری به همراه دارد و در جهت حل معضلات اجتماعی و رفع نزاع‌ها و حل و فصل امور، وجود حکومت و نظام سیاسی و حضور یک حاکم مقتدر با قانون مترقی، ضرورتی است و جای تردید نیست که هرج و مرج (آنارشیزم) ضد خواست فطرت آدمی و سبب نابودی همه ارزشهاست.

حقوق عمومی دلایل مختلفی را برای نیاز جامعه به حکومت بیان می‌دارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به این علل اشاره کرد: ضرورت نظم و امنیت داخلی جامعه، ضرورت دفاع در برابر حملات خارجی، لزوم تصدی کارهای بدون متصدی، لزوم ایجاد تعادل اقتصادی و... در منابع فقهی نیز به ضرورت وجود حکومت در جامعه اشاره شده است. تردیدی نیست که عقل یکی از حجّت‌های الهی و پیامبر باطن آدمی و یکی از منابع استنباط احکام فقهی است (کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع). بر این اساس، هنگامی که عقل، تشکیل نظام سیاسی را در راستای پیشگیری از هرج و مرج و ایجاد انتظام و انسجام و تحقق پیشرفت امور، ضروری اعلام کند، دین نیز وجوب تأسیس و اجرای آن را لازم و واجب می‌داند. اگر عقل، کسی یا کسانی را واجد شرایط لازم در تصدّی امور فوق دانست، دین نیز پذیرفتن حکومت از سوی انسان واجد شرایط را لازم می‌شمرد. بنابراین، شعار پرهیز از دخالت در امور سیاسی-اجتماعی برخلاف دستور عقل و دین است.

انسان موجودی مدنی بالطبع است و نیاز دارد که نهادی به روابط اجتماعی او سامان دهد. اینکه ممکن است حکومت به خشونت برسد، نباید منجر به حذف آن شود؛ زیرا خشونت جزوی از ماهیت حکومت نیست و هر حکومتی لزوماً به خشونت نمی‌رسد. البته وجود حاکمیت که از عناصر حکومت است، شدت عمل را به همراه دارد لکن این شدت عمل، بعد مثبت دارد. زیرا می‌تواند از هرج و مرج جلوگیری کند.

باید توجه کرد در ساختار فاسد، انسانها در جایگاه درست خود قرار نمی‌گیرند و رفته رفته فساد ساختار به افراد نیز سرایت می‌کند. قلندران شاید در ابتدا آدم‌های خوبی بودند اما با گذشت زمان دقیقاً شبیه به قبیله عالم و دیوانیان او شدند. حتی در انتها رئیس قلندران اصول اخلاقی خود را زیر پا گذاشت و تصمیم گرفت از طریق حرمسرا قلندران را نجات دهد که مورد انتقاد افرادی از خود قلندرها نیز قرار گرفت.

نقد آثار هیچگاه از نقد نویسنده جدا نیست. جلال خود که سال‌ها به دنبال راه نجات بود. به حزب توده پناه برد؛ اما آنها نیز او را ناامید کردند. بعد از آن او دچار چنان سرخوردگی شد، که دستمایه نوشتن آثار متعددی از جمله همین کتاب گردید. به نظر می‌رسد دو میرزا بنویس نون والقلم، در واقع تکه‌های مختلف روح جلال هستند و او در این کتاب در یک مبارزه درونی قرار دارد. او در قسمت‌های مختلف کتاب سعی می‌کند، دلایل مبارزه را با خود مرور کند و آنها را نقد کند. در نهایت هم سعادت را در رها کردن مبارزه می‌بیند. کاری که هیچ‌گاه خودش در دنیا واقعی انجام نداد.

به هر ترتیب، نون والقلم کتابی ارزشمند در ادبیات معاصر ایران است. این کتاب که در واقع مانیفست سیاسی نویسنده نیز محسوب می‌شود، تصویری تمثیلی از عقاید ایران معاصر نشان می‌دهد. جایی که روشنفکران در حال مبارزه هستند و حکومت در حال دفاع از ماهیت خود. درست است که در پایان میرزا اسدالله ناامیدانه همراه نجاتی وارد می‌کند ولی وصیت او به پسرش نشان می‌دهد که او امید رانه در زندگی خود بلکه در ادامه راه خود به وسیله فرزندان می‌داند. جلال آل احمد با بیان این موضوع از زبان قهرمان داستان، نشان می‌دهد که هنوز به آینده‌ای که قرار است توسط نسل بعد ساخته شود، امیدوار است.

سمانه پیروی

جان در برابر جان

پ - خطرو تجاوز به سبب اقدام آگاهانه یا تجاوز خود فرد و دفاع دیگری صورت نگرفته باشد.
ت - توسل به قوای دولتی بدون فوت وقت عملاً ممکن نباشد یا مداخله آنان در دفع تجاوز و خطر، مؤثر واقع نشود.

بنابرماده فوق، قتل واقع شده در فیلم، به دلیل حمله فعلی خانواده مقتول، می‌توانست مصداق دفاع مشروع باشد؛ اما در فیلم دفاع مشروع به شیوه جعلی و ساختگی در دادگاه طرح می‌شود. این شکل از ارائه دفاع مشروع به مخاطب، چه بسا موجب بی‌اعتمادی وی نسبت به نظام دادرسی کیفری شود؛ علی‌الخصوص جایی که بحث ادله اثبات مطرح می‌شود و صحنه سازی و جعل عنوان، بسیار سهل می‌نماید.

مصالحه، دیگر مبحث مهم حقوقی و کیفری است که فیلم به آن اشاره می‌کند.
طبق ماده ۳۴۷ قانون مجازات اسلامی، در صورتی که قصاص، محرز باشد ولی دم می‌تواند مجانا یا با مصالحه از حق قصاص خود گذشت کند.

در قانون محدودیتی برای مصالحه و شرایط آن ذکر نشده است؛ اما به هر حال گذشت خانواده مقتول نباید منوط به امری خلاف قانون، شرع، نظم عمومی و یا اخلاق حسنه باشد.

لکن در فیلم شرط عجیب و ناهنجار اولیای دم برای مصالحه، قاتل و خانواده اش را با تنش و تعارض منافع جدی مواجه می‌کند...

«جاندار» محصول مشترک حسین دوماری و پدram پورامیری است.
این فیلم روایت متفاوتی از قتل، قصاص، مصالحه و دفاع مشروع ارائه می‌دهد. دفاع مشروع، شاید چالش برانگیزترین بحث حقوقی این فیلم باشد؛ به نظر می‌رسد فیلم یک روایت وارونه از دفاع مشروع دارد.

ماجرای فیلم، ماجرای یک مجلس عروسی است که در اثر یک کینه‌ی کهنه، به درگیری منجر می‌شود و یک فرد در درگیری به قتل می‌رسد. خانواده قاتل برای فرار از قصاص به راه‌های متنوعی می‌اندیشند؛ از فرار و استناد جعلی به دفاع مشروع و سایر روش‌های غیرقانونی، تا مصالحه و رضایت گرفتن از خانواده مقتول.

میزان موفقیت فیلم در به کارگیری صحیح و بجای اصطلاحات حقوقی محل بحث است. از جمله دفاع مشروع که به نظر می‌رسد می‌توانست به شکل دقیق‌تری مطرح شود.

ماده ۱۵۶ قانون مجازات اسلامی، دفاع مشروع را به عنوان یکی از موانع مسئولیت کیفری معرفی می‌کند؛ هرگاه فردی در مقام دفاع از نفس، عرض، ناموس، مال یا آزادی تن خود یا دیگری در برابر هرگونه تجاوز یا خطر فعلی یا قریب الوقوع با رعایت مراحل دفاع مرتکب رفتاری شود که طبق قانون جرم محسوب می‌شود، در صورت اجتماع شرایط زیر مجازات نمی‌شود:

الف - رفتار ارتكابی برای دفع تجاوز یا خطر ضرورت داشته باشد.

ب - دفاع مستند به قرائن معقول یا خوف عقلایی باشد.

سیمین ربیعی

